

باشند و اخبار حرام بحدیث نعم محمدی علیها السلام اخبار و کتب

اختلاف شریف

با بزرگوار اسباب کشته (بهم فرستاده که با کتب معتبر است که اینهاست)

سازم اکنون بین منی و اخبار از معنی است و همچنین در بیان حدیث

عبارت و میرزا حسین محمدی نیز بنی علی را که در صدر و روح آن استیم نوشته است

و بدین است استناد میرزا حسین محمدی در تقریر این قصه تاریخ علم میرزا جانان میرزا

محمد انبیا کبریا فاضل قاضی که مصحح تاریخ علم میرزا جانان و میرزا حسین محمدی است

این موهب را تصدیق نموده و در بیان دیگر بغیر آن نالقی است و از این جهت

با همه کمال در کتاب تاریخ علم میرزا محمد و تصدیق احمد الظرفینی از مورخین

سلف خلف قرنه و سایر زوار دواخانه علم میرزا جانان و میرزا جانان کفایت

اندیش که علم میرزا جانان در آن ایام از طهران عام مازندران مشهور است

مهرتقریان بوزر که از اهل مازندران بهمار میشت که حضرت بهاء بود

تقریب یافته و از آن حضرت تمنا نموده که به موجب قلم برود و بپوشد آن حضرت

بنایند حضرت بهاء که در آن ایام بچاکس بود حضرت مشرباب غم و خنده

نفر در از نفوس بلکه مانند باب و قدر و کس و علم و قوه العین و العباد اللهم

و در این کتب و حقیقت آنکه اینهاست که اینهاست که در اینهاست

بسیار است بچاکس بهاء در جواب آن از مورخین یافته است

نخاسته کتب است با مقصودیم لکن آن در هر دو عالم با کس و کس که نموده در علم

بهاء آله معادل چهار هزار تومان در بسکو کاسه مکتبی و معتد کاسه از
 هاست از معتد مالکول و بلبریس و ما علم در کعبه پیش امر فرموده برداشته و بعد
 قلعه کسیر شده و چون بزور سنگی قلعه رسیدند دیدم بانان او در راه اگر بماند
 همه را دستگیر کرده اند و بعضی با خود و خواننده همه را معتد رسانده چون خبر
 بهاء آله فرزند میرزا بزرگ و زینب و زینب که شرح حالش انشاء به در محله نماند این
 کتاب رقم شماره یافت و مع الحامیر از انام و بزرگ نامه محسوب معتد زغار سنگر کاسه
 بهائیتش بر خواسته و از شهر محال لغت کرد در پس آن را با بار فروش کسیر شده
 مصحح تاریخ منقانی نگاشته است که در روزهای فردا بعد از اذیت و آزار و عتد
 و امانت و از راه که بود که قلم رفتنش و سان از لغات منقار و ز سار است و
 بهائین قدر کتفانهم و تصح کرده است که از اذیت و امانت بهیچ دموور
 دموور امانت که بهر است

در آزاره تقی در بیان خویش توضیح در این معنی نگاشته است که با جبریم عین
 اولی و ثان در الکریم سب الحاله عدم سکروه و بیج نام من نظر است خویش را از
 معانت با توتم تا طلب افق و نام نام تو

نقل از کتاب
 اولی و ثان
 معانت

در کتب در ضمیمه (۲۸) سطر ۴ در آن کتب هم بهیچ انگیزه ای از اول
 بهاء آله در جوابت کرده که باینتر در کتاب نما میر دلایم عرفیت ما ز تر نمان
 نم به با احوال موافقت نیامد در هر چه پیش خود برکت داشته باشد آنچه

و منو که اعدا نموده اند گذارست که ما با آنها ثمن خود و بتلازم خود شد بیرون آمدیم
 بر ساعدت و موافقت موفق گردیم و این مسئله از فضل ما بر ستم است که حضرت سید
 ما را فرما از بران بهم هر پنج از منم که بقصد نامش نخواستیم شد تا بر وجهی که میسر
 میگردید از انوسر می در کتابت نام خود بر این مطلب تصریح کرد است و این نظر از نظر
 که گمان با او در وجود در گذر نداشتند اهل ریا از عهده گذرانیدند و ناچار حضرتش
 موافقت فرمود با هزار دینار نقد و در رد قابل از اجناس و لوازم سفر و غیره
 حضرت ما را بران و منو و عهده می که در حضورش بفرستیدند و بعد از آن
 بیست نفر مال منم چون بهرام رسیدند نیز از فرقه فغان لایحانه برادر کوچک
 جاسقلیخان سابق الکر که در آنوقت حاکم استر بود و در همان آنجا هر قدر
 نمود و شبانه نزل ایشان را حاضر کرد و آنحضرت را با همراهان و لشکر نمودیم
 احوال را با اطلاع برد و حضرت ما را با همراهان مجوس و بچون ساخت نگاهبان
 برادر کوچک بابا بابا درستی میباز از مشهاد در شهر با فرود آمدن ملاقات
 نمود این ملاقات در ۱۳۲۶ هجری بود و دست منم بجزر بود او حکایت کرده که از آن
 حضرت ما را با همراهان نشان مسجد آمد در در نزد جمعیت بسیار در آنجا
 جمع شدند و علامت از حضور بهر سینه ز می کسی نمی است و حرفی در دست اظهار
 نکرد و احد قصدش هر چه صفت می بود که حق معصه شان توینم و دسترا و با آنکه
 قدر افتاد ایشان بود و آنحضرت ما را با همراهان نشان و در آنجا بسیار

دیم از ناره

حتی نماند است بر او با در دست نیاید یکی از ناطقین آغا فاجر میر در روزی از
 او پرسید که شما در این بنام که در کتب در عالم رویا دیدیم که حضرت خجسته
 محمد زکریا در این مکان که حضرت است ایستاده اند ایستاده و مندی در
 دست میگردانید میگردانید میگردانید ما ما آنحضرت از نظم این بابها که میگردانید که مقام
 او را غضب کرده اند و من تعبیر را با حجاب خود این فریغ بود در حضرت بسیار
 در نوحه خناب بعد از او را شکار و با حجاب است و این قسم که آن دانست
 به مسائل حقیقت در اینجا حاضر است و عین غایتش بحال این مردم را بیان است که
 در اینست و شناخته و فهمیده و شنیده بلعین و شب و استرا و ظلم و ستم با
 بر اولیاء اوقیام کرده اند و این سنگ سکوت بردمان و با حجاب است و
 بیست و نه وقت و ملازم حرف علماء انوب و عوفا بلند شده و نزدیک میوفته بالا
 گیرد و این نغمه آنحضرت و اصحابش بنیامد و این میرزا محمد تقی خان و استاد طریقه از
 مسجد شکانند و حضرتش را بیرون برزد زیرا اقتلا از برادر خود عباسعلی خان
 کتبا انتشار کرده بود و تقاضای این مثال که اکثرت در میان قیامت است
 مبتلا بود و او را در حجاب علی خان رسید که البته بیرون از بزرگ بود و او را محمد علی
 که از فامیل طلیبی است و اگر با او چیزی در دست خود می آید در دست این بنام
 باقی خواهد ماند این کفار رنده گوید در این رفتار حضرت بسیار است
 زوایا محیب واقعه سنده که ثابت و مستقیم است که می خوب خوردن حضرت

بهایم هفتصد که بار مبارکش بخرج شده و این چو بکار تقوی مصروف بود
 امیر که حضرت شایسته را در تبریز چو بکار برگزیده و در حکم قدر حضرت
 از دربار طهران و لایزال تصادفات غریبه آنکه بعد از صد و ده حکم قدر
 قبر از روی و اجراء مهر شاه و فوات منجم و آن حکم بی اثر مانده بلکه
 موت شاه سبب نجات بهایم از جنس و تصنیفات شده از ما نظر
 ببلدان مراجعت فرموده و لیکن نتوانستیم ترتیب را بهت آوریم که قبضه
 چو بکار در صومعه از کربلا در آنحضرت بهیم آیا در استقامت و یا واط
 آن واقع شده و آیا در آن حضرت چه قدر بقیه معلوم است بعد از
 چو بکار در این حضرت تحت الخطه بهیم در اول این احوال بگویند در روز
 که قوه از راه مانده در آن است تیرتلف داشته و در اینجا مستحکم و زهد در
 دولت روی اراده شایان حضرتش یافته و اماره کرده اند که آنحضرت را
 از دست مامورین ایران گرفته و یا از داده برویته برند ولی آنحضرت صبر فرمود
 مانع را در گذشته شدن بنام بهتر از رسیدن بیگ است و افعال ما فعل سعادت
 سؤال است بعد از این چه در حال منکشفه که برید از طهران بکسبه و خبر وفات مهر
 شاه رسیده و در یکی روز الهام بر او کرده و بعضی با بعضی زبان
 هم میگفتند (بر روی ببرد) یعنی فرود مراد است خدا صان قبضه وفات
 بر چند امر را با صاحب مانده این سخت کرد و لایزال حضرت سبب نجات حضرت

بیاید که سه و آنحضرت سالتا البهران مراحتی فرموده در جمله همراهان آنحضرت
 در این سفرهای سینه بصیرتند بود که جمله شرفی از شرح حال او بر بیان کردم
 بصیرت لغاتی است که در زبان عرب در احوال غیر شهادت یکی بیانی و دیگر
 بود که منبر بود که در مقام سخن کرد در چهار دیر یعنی الصاق گرفته شده مؤلف
 شهر حکم اداره و تاریخچه

اکنون لازم است در این بابهاست و عبارات اداره بطرز کنیم و اگر
 تصدیقه ملما لب تا غیر مذاقه و کز کا در میانم نامیکه منفه ساخته یا محام
 باشد ریزا که در صدر کتابه و پس در مواضع غدیره گفته ایم که از آن
 و احتجاج برکنیم اولاً معلوم نشد شده اداره و در آنیکه حضرت بهای
 در ایوقت در بهران بیوه و عکسان و اجناس ایشان را از حضرت اصحاب
 قلعه از بهران باز نران کشید. از ریزا مخالف مندرجات جمع تواریخ است
 و مورخین در ایوقت آنحضرت را در باز نران گفتار بسته اند تا آنجا اداره
 مستی از منقولات خویش را منسوب برادر کوچک باب باب زبیه که
 تا سال هزار و صد و بیست و هفت در طبره بار فروش زنده در حال حیات
 بنعم بهر است که اداره با در ملاقات کرده و قصه را از در سر میهن است
 لکن اسم برادر کوچک باب باب الصریح نغمه است و آنچه تاکنون

۱۳۲۷

در تواریخ قبور بیست اداره و در برادر کوچک باب باب در زمان

مهر حسن است که از عروفت عروضا او لیه و هجر سر را جانے کا شنائی
 در تارکیش دیگر از دور فهم در مکن بعد ساکنی تا و بر عطا شریف است
 و لغت از نزد نیز تا کمون مطالب مزاجه باقی میرزا مهر حسن را مرتابا گشته
 و بعد از این نیز تا زمان نهادن که باقیه دست بر وجه نهادت تا نرسد
 برشت حکیر خواهد گشید و سان یوانع برین مسئله بالبراهه نالقی
 است که بابی باب و میرزا مهر حسن جو برادر بیرون نالت بعد از و خالکله در
 قصه فانی لغت بابی باب رقم یافته است بابی باب خبر نهادت
 خویش و برادرش را که در قلعه ماکو از حضرت باب عظیم مسیح درشته
 بعد بوالذ ما جده خویش دارد و نیز در باب میان نسوان افکار سرخو که
 فدا از ترحال مرده بران مرا بقدرماند اختیار و قدر فهم است از فکر
 مست من فایم که بر آن باین اراده الهیه حاضر شود و اگر برادر گوهای
 بابی خبر از میرزا مهر حسن بهر است چرا و آره بسم در یاد کردند داشته است
 و سبب است که منگم از آن سبکه این جبهه لغت از نزد که چهار از از پنجاه سال است
 در نظر خود از آن کمال فهم ام و خوبیا سالی سابقین و لاحقین ما دیده و شفیه ام
 در امید است از اصد مسیح نه داشته ام که بابی باب را برادر است که
 تا سینه برار و سیه دست و دست نه و باینده هم است و بابی باب شخص افتر
 رجال عظیم سنان و برین جزیه لغت بر شمار میرجو و برادر و برین حیت است

من حيث التنبؤ که نتایج برتر از برادر بزرگوار داشته باشد در زمان

وقت باید و بیا که در محله این شهر چشم لم بزرگتر سرخس بماند

و اما منزهات و لطایف تاریخ او کرده که تماما آسمان و زمینان بنده

بعضی معروف تر بر زبان است و کما زنده می نویسنده و تاریخ را بجا است

و به بالا که او کرده بنده بنسبت به هم و به این همه در کما شش مطالب

در حق و محاله رسم در برابر جور و کساح و لا اله الا الله است

در این راه و خواه شهر است که کسی از کتب آخوند پرسیده که کدام امام

بود که در تمام احوالش در آنکس جوید و آخوند تاریخ داد که الله شکر

امام نبوی محمد رسول الله حضرت پیغمبر او تمام نبوی و در هر نبوی در هر یک

نبوی که بود راست نبوی در حق و الحق و الاضاحف منزهات تاریخ

او کرده نظیر همین حکایت است مثله منزه الله تا است و مسلم است

امیت که در آن حال در همه عجب اتفاق افتاده یکی چو کما بر حضرت

بنا و هم و آن مصداق نبی بود که در حق حضرت است با چشم در

بزرگ که در این زمین در هر وقت حضرت نبوی است و در هر وقت واقع

است زیرا که چو کما در حضرت است با چشم در زمان بیاید تا به این

است منزه از این ضعیف است و خواهد شد و الله در زمان سلف در

است در هر وقت در هر وقت در هر وقت در هر وقت در هر وقت

بنایت و مسلم است آنست که بعد از وفات حضرت با اهل علم قهرمان
 حضرت سید در بالین صا در شده بود فوت پسر شاه حکم را بجا از
 گذشت و درین تواریخ نبود حضرت با عظیم را در است
 سیدان که پسر شاه قدر از ورهه ما با باب بجا از خفا نه نگران
 وفات یافت در کفار حضرت در اهلیم تخمیناً سه چهار ماه بعد
 وفات پسر شاه بجم در عهد سلطنت پسر شاه با آنکه پسر سید از آنجا
 عظیم با حضرت با عظیم و برهان در عهدش راه مخالفت بر سر
 بر پایه آن در به سخت در کار نشد. بگو که مانند حضرت سید که
 مع الظاهر سید از آنجا و وزیران زلم کمان محسوب و از بزرگان مازندران
 بسیار رفت بعضی در هوای حکومت حضرت را تا راجع و گرفته
 جس نماید و بدون اختلاف عموم مورخین صحت و دشمن حادث
 قلعه در عهد پسر شاه نبوده و چنانکه سبق از مذرات تاریخ جامع و است
 کشت رهش باب و اصحابش با بر فرزند و مخالفت سعید العلماء
 صد و شصت آنکه سوانج از فوت پسر شاه و سلب نظام و است از طریق و
 سوانج پسر از فوت پسر شاه تولید کرده و در آنها بعد از آن ناصر الدین شاه
 از نتر آمده در لهران بر تخت سلطنت جالس شد و میرزا تقی خان بودا
 و صدارت محسوب شد و در خفا میرزا بالاز حکومت مازندران سوزد

داشته و مستحق میرزا سهام الملک است بجز آنکه انسانی بر آن
 و قدر آن عوارض کثیره از حد رفاهش قدمش با جمع تعلیم و تعمیر عمارت
 آنجا از حد امانت زیاد میان مانده اینها و احباب قلعه و قوام بخون و قوا
 نهادت با این باب در حکم جهاد علمای و افعال عساکر چه در تعمیر و تملک
 احباب که سر وقتها کفایت کرده اند و چه در عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار
 یافته و بعد از این عوارض و فتن که کار بر احباب بد ما فیرا سخت تر میگرد
 و میرزا جان و سایر مؤمنین از حضرت ما بیام بر جا و قضا میگذرد که معرفت
 احباب قلعه بزود و آوازه میماند این عوارض و فتن را بر عهد سلطنت نهر
 محول در مملکت داشته و از لفظ نابت و مسلم نیز بر سر است و بر وجه
 نعت مانده سانه که گفته اند (مرد در برده) اوقات مهر شاه را در آنوقت
 که مخالف است با جمیع قوانین و از دشمنی است و چون لطف مخالف
 عدم قوانین است بدتر است اداره نابت و مسلم نماید که در نعت^۱
 مانده در آن (مرد در) یعنی پادشاه است حالا این الفاظ (مرد در)
 مستحق است را نیز سانه است به نسبت که اداره بعضی بسنگه مکلف
 به اراده که تغیر حضرت ما به هم در اینجا واقع زودیه و در شب یا نعت
 که بهر است در این سنده بر آید حالتی منجم در هر قدر زودتر که نابت کنی را
 بر وقت بهر است از آنکه در قبح تیر و چو کجا بر آید در امر

و یاد ریاضت و یاد در او خرمیست و در حال سیه که محبوس شدن است
 نیز اسباب محراب حقیقت است زیرا در این اثر است که حضرت را جس نما
 بدین قدر دیدم بدان لشکرگاه چون آنان را تابع کردند و هدیه میرزا
 بیدار گشته چهار هزار تومان را با بسیار منویات بلعید ما را اینکه او را
 در پنجم صبح کعبه بماند حضرت میآید ما ما چند نفر از کسان همراه
 نزد عبدالعلی گسیر داشت و چهار سیر از جانان در آن روزها در منصفان لشکر
 که با قافه میرزا جانان معامله میآید شنیده چهار صد تومان خرید و از
 عوض و صحنی که با قافه میرزا جانان در شنیده محسوب داشته روانه طهران
 منفذ و حضرت بیاید بهر آن چون نزد عبدالعلی وارد منفذ و عبدالعلی
 رکعتی نماز را از خورشید برایش خواند و آب در دهان محرم امامت
 بند است حضرت میآید با این باب ابوت در خانه و احرام شجسته
 شجسته باز تاب و چشمه و بجا بر کرد که در اوصاف همان عقاید فاسد
 و ازین بیرون شده گمان میآید و بار و در کار سفر ما به گن در پان
 در حین در این سینه احمدی است که حکمتی است و علی حضرت
 میآید در روزه هر حضرت با علم بشر همین دفعه و کعبه را
 آنکه در این صبح قافه میرزا جانان مرسوم است که در این وقایع را قهر از
 وقت قدم در شعله مرسوم شد است از آنکه با اسباب که گفته بود

همه را من البیدوی الحکم خبر داده بود و آن خطبه تسبیح در روز یکشنبه
 در مجلس از آن خطبه بگردد داشت انتشار ظهور این خواهد شد و قیام را
 میرالدین قاسم میرزا جان به عمره را در آنجا این خطبه را از قلم خویش ساقط و
 لم بگردد داشته است که با سبب اینست که تمام رفت اندوز در زیارت
 حضرت باب عظیم در محفل کوفتیه این قیام و خبر نهادت خویش در لاری
 ساریش خواهد شد و سبب اینست که آنحضرت مسیوح داشته بود و خطبه
 در ذکر و قیام کوه مندرج در اینست که یغفلت یا هر چه علم بر آنجا
 واقع و اشعار است که چون تمام قدوس را مافوق تمام حضرت باب
 سینه است بگردد چنانکه از مندرجات نقطه الکاف بالصرح است
 میگرد حضرت باب عظیم را بهیچ کوه قدوس شناخته است و
 مانت نهاد تمام حضرت باب عظیم میرزا مافوق که بود
 در باب هم در آیه مبارکه در آیه مبارکه انسان عباد آنحضرت
 شنیدیم مع لفظه پس از نهادت باب قدوس خوانده و در
 کوه مندرج در محفل کوفتیه بهیچ کوه مندرج در آیه مبارکه که جامع در آنست
 که مالتیه از روز و سکون و طام و دابر و تسلیم و رضا و تعلق از آنست
 علیا و نصب بهیچ نهاد و در این موبست را طرز فرمود و موبست که میرزا حسن پس
 کوه مندرج در باب موبست گفت اگر این بر من مانده سر را در این نهادت

از این جهت است که ایشان را با شکر و شکرند هم خبیر در دین و نیز از آن پس
استادیم و بر ما قوم سکندر و ما خود هم در این باره فرودش بر وجه رفیع نهاد
مانند

و موی خنجر که در بخت و شمار استعانه بر نهد و فلولم علیه باب تعالی
بودند که عاقلند لکن آنان را هیچ وجهی نیست باین زمانه و آن خود را خلیفه جامع
میرزا امانی که شاه در میان خویش داشته است که من در نخستین و بلکه که خدمت
میرزا امیر حسن زیاد که در باب رسیم در پیاده از آنجا که سال گذشت
در آن سن شب و غفلان جوانی افلاک عیب و آمار بسندید و از وجابت عالی
بود و او انگار و او هر دو نظر بر بوی طبا که اطوار و افلاکش میر است بخش محول
و مکانه خویش بود و خواهر میرزا امیر حسن و بابی باب سکندر شیخ ابو راتب است
قرین بود و شیخ مرزبان در سناریه رجال و اقله علی حرکت و حکام بسیار میرفت
داز از آنجا که چهارده نفر علی که حضرت باب عظیم که او را میرزا امیر حسن کرد و میرزا
میکرد و گفته اند که شیخ ابو راتب پس از ایان و ایقان در مراتب انجمن
و اشتغال حیدان بر کم بود که هرگاه از آنایت و منافقتا از حضرت در نزد وی
داشت و او را پیشه بخور کرد که در یک بود روح از جسم و در مقام
مانند شیخ مرزبان از حالات صحنه خویش که خواهر بابی باب و میرزا امیر حسن بود
تجدید و تصیف زیاد نمود و گفته است که در آنجا که شیخ خویش در آوردم وقت

در شرح آئینه
الباب

کتاب التوحید
سوره

مخبر بوقوع سر ذات لبر از آنکه شد با بابت و هکذا است حضرت
 تائب چشم نمازت و مراقبت خود هم روزگار در محال است و نمازت
 ظاهره و قرة العین وقت که در ایند التون چندان متحر در علوم و فنون کرده
 است که بر کف عوامی ماسر و غیبیه و هر تخصصات معارف الهیه
 عا در توانا کرده که من و سایر علما از حد و کفایت آن عاجز و نون میمانند
 و اللہ بایب باب و سزا هر حسن در این جا هر آنان مسامت نمیکند علم از
 جمله سوال فاضله و در مفاصل خیده و کما شمسینه من الامثال میسازد
 تمام داشت و بسیار صبار و ساگره خود شعر را نکو بر خود در از زنده بنام
 استکبار بیمار رفت و قراب باب سبابت نهادت خویش در برنا
 مهر حسن را بقرار بلکه از حضرت باب چشم در سخن ما کو بکام نرفیایه مسیح
 داشته بود و سخن بران اشارت به خود بعضی واللہ ما عده خویش رسانیده که
 من و بلاد کنتم فی سبیل الله کشته خاتم شمس فیکم علم از رسیدن این مزده بر
 سرور و طبع کرده و سایر مان و فرحان کت و هموار بشکر و شکر که با کده
 بسیار بران ما که را که هر قدر مرا بفرماند مبر و همه است خدا کند که
 این لغت نهادت از آنان مصروف نمود و برای برین نوبت آیه حاضر کرد

روایتی از خطایبیا
در بابی از خطایبیا

یعنی بعضی طبایبیا نوشته است که کام باید بود همان شی که با سبب با سبب است از چهار

از صاحب برزیه نهادت رسیدند رضاخان و لعل مرغان بنگران امیر احمد
میر شاه که در این کتاب گواهی کند که در سال ۱۲۸۰ در سقز به شایسته
مفتوحه و کلبه و ناله جنین و این صاحب برزیه مشهوره نمودند پس به
ازوه و از پرستی در شاهنشاهی استیجاب است اگر دادند رضاخان بجز
ان خبر وقت اثر در حال از دست بقیار و در پیش و پیش رفت و در
بروز و پیش آورنده و از کلبه کفی حالتش بر پیش منحنی مانع داد که
و نتوان شرم و بر بستر مرض افتادم چون مرض دور شدت نهاد من
به دستم و در نهادم که اگر چه با بیم عهد قلعه لیان ششام پس
در مرض روح و اعجاز و محبت بعد از آن از خانه بیرون شدم و شرح
حال از روح
چونش را به درستان باز گفتم در رسم و طبع حاضر من بعد
این کور بسیار شدم و
چهار روز است از کور اف بیرون شدم ام الحاضر و در سقز
حاضر منزها جان و
و غیره نصیر آمدن رضاخان و پیش در صاحب قلعه بخود
کفای رسیده
و در سقز کفای رسیده و در ایستگاههای است
حاضر منزها جان
باز گواهی که در این آن شرح بقیار میر طایم
با کلبه پس از شاهنشاهی استیجاب استیجاب قریب است
صاحب قلعه است که بقیار
و آن را استیجابات عالی و مدارج رفیع است استقامت
و علاج و بقره و فساد تقریب
در گاه که تسلیم درضا در نهادت و ضراب
بلیغ بخشیدند در زمان قیام
محمد و احمد

حیرت افزا در حال و صفاق آن نعوش در تمام تسلیم و تویض و رضا بقصد
 و محترمیگی در بانسا و فله و تجله و بریدار در سخن جلایا بیرون و کجایا کرده هم
 آن امام روز قیامت از منزل و اقامتگاه خویش بیرون حراسته نگاه دیده برنگاش
 و از رزاق که در قلعه گرد آمده بچویند اخت و طعمه ابرخند با حال نعل در سنانها
 پس رویاها سب فرمید و گفت ایستاد خوان دارایان روحانی مقصد اصلی ما
 و در سخن در این قلعه و شکارخانه است و کجاست اسام سینه و طبابت اهل
 انزاله و اعلاء کله آن است تن برور و در کلم حرازه و با حسب لغت در کلام
 و یاد نور اسبابا مراد و اگر نکل و نظر ما رعایت خواست نفس در پروردگار
 حبه فانی بچوینان در خانه ما هر خویش انواع اغذیه لطیفه و اسام ماکولات
 مشتمله و استنید پس چرا که سینه که سینه پس در صورت سینه حال ما چنین است
 و مقصد ما بنیان بینه اخذ که مانند خویش جمع کردن چه فایده بجا مانده است
 احساب دنیا را بر بانه دادند بر چه علم کنی در چه ما علم جز تسلیم سمنر دریم و غیر
 رضا صفحون نه قیامت ز منو انبیه یا و اخذ که در امر الکاه دانسته اید بر چه
 و مرکب و حیوانات بخورد و پس در یافت که احباب قلعه فاصله در زمین
 مانند دران تمام جمیع بقعه و مانند کعبه پیش از هزاره شده خویش و سینه در
 رزم رانز سوار میجا و راز صداس اسب و پنجاه و شصت سزا و شتر و چهار
 صد رانز کوهنیه بر مال و زمین که پیش از آورده و در قلعه و بیرون آن که گشته

بعضی از مردم ما بفرقه اویسیان و شام حیرت است هر چه در این فرقه زمانه ما با این فرقه
چرا بنده نه حدیثی که در آن فرقه نقل شده که آن تمام شده و امر محبت
آنان بضمیمه صورت انجامید

ذکر اشنابه ازین
در تاریخ خوارزم

و اینکه اداره در میان خویش زجر کاشته در روایت راستی بفرمایید حیرت
در استناد که یکی از بقیه بسبب قلم بعدی است که عده از اصحاب قلم
بمخفیانه و نهانی معذرت از فرقه را بر خویش در حیره کرده بعضی چون فردوسی بر آن کفر
یافت آنان را بی توغ و طردست فرموده آخره بر جامع بهین قضیه است
که مذکور کردیم در اینجا روایتی نقل کردیم که در آن تصریح کرده که
بیراهیم است زیرا که آن صفت است کارها را نزل و مردمان است فسر است و
الطبع است مردمان است با بر دنیا و با فهمان زده گان و نه اکتفا این روایت
آورده است که کفارند و سایر مورخین در فضایل و مناقب اصحاب
نقل کرده اند که در آن فرقه و آنقدر صبر و سکینا در او قطع است و در آن
بر این گان اضماع و با او سکینه و عجز بر کسیه اداره از قلم حافظه مدبران غیر
حکایت بدو در صفی تمام بر فرار صفات حسن و در آن اتحاد و یکپارگی اصحاب قلم
راشته بجزر کنند است و بیکدیگر است در اینده بر تمام بجزر بعضی مطالب است
نظر در داشته باشند با کلمه جانکه گفته شده است بعد از اصحاب دریا قیام
بجزر و صفی میکنند روزی در این خرابی و در حیرت از آن آبادی حالت

شخصی تعین و خبر کلبیان قریب را مشاهده کردند استغره بر آنان بسی دراز کرد
 آمد با اینکه هر یک از قلعه بیرون میشتند و در کلبه شکرمان ایستادند و
 در آن وقت و ملاحظه را مشاهده حال قدوس از حوله بیخ بیرون آمد مانند کسی
 که خویش را عداوت و دشمنی زند را بر کعبه معذوران و چهار برابر مردش
 در روز روزی قلعه بیرون شناخته چون چند قدم راه پیچید و از قلعه دیدمان
 در شدند بیک نگاه دیدمانان بشد گاه آنان را در سبک نمود و نزد
 رسیدند و بر آن برزند و این حدیث را انابر در نظر نرسیدند معام بلند
 در آنجا رسیدند از آنجا میانه بود که حرکت کعبه در عهد و با لب نظر در کعبه
 در آنجا رسیدند که در زمانه که او را تحسن الحساب در قلعه می بود و طرفی و
 سوز آن سده گذشته و بعضی از زمانه مانده در آن برادر قلعه گمان بر فتنه
 عبر از علمای آن زمان از آن جمله سلا که ملا محمد نور کرمانی و صاه به آن
 آنکه حال شمره میزند نامه از کعبه قدوس که گمانت که در آن وقت در آن
 از قریب کلبیان و خبر و نشان آن میان خود قدوس ترسیم آنچه سائر آن
 بر چند ملا محمد و دیگران در قلعه گفت مع العجالة جواب محض و معذرت بفرست که
 اسباب صلح بر آنان کرد تا آنکه که اگر فرضی است آید و استغره
 خواهم گمانت را هم در غیر معید جواب در نهایت فصاحت و بلاغت و
 در ساق از نجه و استدلال و موافق و صلاح پرشته نیز که در آن

بی در میان
 از کعبه
 در آنجا

مسائل انان را در این کتاب برایت مفضل از مورخان و دستگیران

در آن نامه مندرج نمود که اغلب انان دلاست صریح بر نزول و تحسن اصحاب

قائم موشو در قلعه جبریه داشت و موشو از جبریه همان قلعه مفسره شرح موشو است

بزرگ که علماء پران در کتب است لایحه خویش اهادی از کتب اخبار

استخراج نموده و تصحیح نمود لکن که بعد از نزول نفس بعد از اصحاب عزوه

بر مقام انبیا از اصحاب قائم موشو در عین شهر در قلعه جبریه از فاکه ^{شهر}

تحسن خواننده کتب و شبه انان کشته می شود و خون انان در کوهها در زمین

می شود و شبیه خون بانور است میرسد و چون ما را از جمیع داشته لال در

این کتاب نیست از ذکر در ریح انان صرف نظر نمیمد باجهه چون نامه است

علماء روز رسیده در رندها کس کسب نظر کردند یکی بجزت اندر شدند

و با یکدیگر سخن کرده گفته بانا ماه مهر سعید را شناسیم این گونه نصیر کمال عالم

علمیه از این پیش روز موشو و بعد از سه این نصیر کمال موشو است و بنا بر آن بود که

در خاست کرده است و این سخن علم اصطلاح و نوابت غیر ترقیه از دور حراف

العاده محراب است مع اهلکله ملا محمد سعید و ملا یوسف غریه را تا جمله گفته شد بزرگ

سهام ملک بزند در انان را با قسم مختلفه و الطور کونا کون استلحاق

نمود و مقرر نمود است بگویش که بلکه از حالات است هر قلعه و حده یعنی

و مندرجهاست و آخر قهر و از او است حکایت قلعه انان کتب اطلاع

ناید آنکسان نیز نزدیک و چون در هر حیدر دادا با فضل و حال دیده زیادت و

نقراتش در اربع المراتب فصاحت و عفت یافته بود که بعد که بر علم و فضل

در بیخ و افسوس میجویم اکنون از این صفت بیرون عدلی و با کثرت کن و از آن

و این تازه توبه و ایامه و ناز تا نجاست بالا کرده طعم شیرین تر از دیگر ملامت

سید باغ داد ایا تاکنون کسی از الطاعت امر حق و اتباع رضاه الله و

اجابت و ایمان فرستادگان فایز گشته توبه و نایب نعمت تا من نیز توبه کنم

شما مایه از افعال خیر توبه کنید که زیاده از هزار سال است بنگرند از رضای

الدم و حاکم نور مسقیم اکنون که توبه بسیار از زحمات به آن مراثت احوال

الکثر تا در عرض ایمان و اقبال گرفته همس نعمت لید و حاجات و بر پیش بر آوردن بحق

بغیر ترسانند ایا تا ما را در توبه و استغفار بمتدی این مکار و حجاب توبه

بسیار کشید و بختی با هم گفتگو کردند که اگر سخنان این مرد صدق و راست و در حق

نفس الهم باشد متولست این کار ما در روز جزا بجزه گشتی از آنان گفت

بر ما چه در دست علیا قبول میزند و است نیز با هم میگویند همیشه بگیرد بنیاد کار

کنیم همان کاسه ابر که زبان میزنند با عزیز شانه متولست بعد از قبول

و امر گشته است ما از الطاعت جاریه و کثیر تر ازیم که نقشه لذت المأمور سئل و

و ذکرشها و تفسیر آن نقشه در دست بگیرد ما چه نصیر داریم پس از این گفتگو که روزی
ملا علی بن ابی طالب
و در هر حیدر داد ایا تا ما را در توبه و استغفار بمتدی این مکار و حجاب توبه

مؤمن مع علی حیدر قوام است کسیر دانشمند و در کجا اند و عالم فاضل در بیان
 دلت و خوار شید نمود و آنچه از مومات مسلمین است بسیار ظاهر ایشان
 رواد آید

در هر قصه نهادست با لب که هر نفر از احباب قلعه معتقد و در وقت فوج
 مبرج رسید آقا محمد حسین از استانه رفیق مگر باقیه در در حال اسیر افتاد بود
 در این نزد اسیر کرد. نزد دیدن میزبانان شایسته و در استنطاق و استراحت
 مفصل نمود که ملکه از حالات محمد حسین قلعه گفت حال و نظر در حال باید که خانه
 اینجا است بجز نفر بالغ است و آنچه چه دارند و همایشان صیت از طاعت خسته
 و مابودت سالیان هفتاد و قطع میبازند و بعد میبازند که کیران از
 حاج بابان میبازند به یکبار از این سزا است جواب بفرستید پس
 آقا محمد حسین مابودت رفیق در سبزه گفت بعد از آنکه مرا بفرست
 میبازند که نشناختن مال غیر من است چه عاقله از آن مالان که بسازند
 فصد در تربت مهارت نوشته از بخان و در شاهزاده بر گفت و در راه است در خانه
 لشکر سردار بفرستاده آن و نیز لشکر از لشکر روزی و گفته اند قسام
 گفته شدن که کم طریق ره است در راه ترا بفرستیم و بر این داد که هر
 چه بود در نزد شما هست و صحت است با طریق مر العین و سبزه می از در خانه
 زمانه گفت حسین را بفرستیم است آقا محمد حسین بناده و کس داد مگر که عجب بود

از فایز و معجزات باشد که بیچاره دانسته اند حضرتان از اول حدیث و شهادت
و بحضرت شده و بلکه بر سخن میگردند که آیا اینها لفظی بود و نه در حدیث اگر چه

در قدر در مذاقشان الذواصلی از شدت مکر است

شهادت افاضه
حدیثی از حدیث

ما قسرت از روح عالم آقا محمد حسین از دستهای را از این بین در در قصه اخراج
میں فان احوالنا سر فاکرین حضرت باب عظیم ما از سر از رقم دانسته ایم که در

روز آنوقت سخنان حضرت اشغال می نمود و با هر سینه کافم رخسار که هم روح

عالمی بر رقم یافته است از تیراز تا اصفهان مکرر رکاب حضرت بهم در قیام عرض

را در آنجا که کفایت شده سینه بهم است

ما در سر راهی که کاشان نوشته است که من با آقا محمد حسین از دستهای کفایت حضرت

ذکر الله عظیم ما در رفته ما کو چون در آب بگذرد و در قیام زیارت حضرت

بعد از آنکه در نوم با هم که سر و منجر بود حیوان شوخت در در آنکه برده بود بقتل که نهم

راه را میباید هر منوی و بسیار سر و در خاک بود این روایت نیز مانند سایر سر راه

یا در هر سر راهی که خاتمه را بجز خواتم از آنان مستقام مکرر در پس

بسیار است زیرا که از اول تحقیقات عسله در سوغات از سابقین اولین که آقا

محمد حسین از دستهای را در بگذرد و در تیراز که کجرات حضرت باب عظیم

اشغال دانسته است سینه عرض میان حد و نگاه بهم و از آنوقت تا زمان سخن

ما کو بقتل رنک شده بود که کجالت بر روی نگاه و ضعف شوخت بگذر شده باشد

علم من غیر معاش و غیر امر معیشت آنچه که در میان کتب است
 فاما در زیاده حقیر بسیار بود اما آن از قوت علوفه و علقین نمیشد و بر کوه
 و علفی که در آنجا است دست در آن نمیشد و این را بعضی قندک میسازند
 یا هم دارد از مرکب المانگه بریاد و لاجر و نجف از نوزاد در دانه قلعه بیرون کرده
 نماند البته کسی تصاحب کرده هر روز در آنجا درجه کرده و سبزه میسازد و آنکه فریب
 نماند نماند که اکنون حوزة گوشت آنان بر شما جامع و هلال است البته
 قاین فحاشم این تاریخ بخوبی دانسته که سینه زنده گمانی آنان همواره از
 اخذ شده لطیفه و بصرفات زعفران مطهر هم است اگر گوشت است در مزاج
 و مذاقشان ناصح اندازد ضعیف و در شمار بیهم است و در آنجا اصحاب قلعه در نظر
 بریت قدرت تمام تسلیم و رضا را با برانبار رسانید. بعد که از آن گوشت
 است بقدر ضرورت و قوت لامیت در حال سرت سنجید و در تصانیف
 صاحب و سایر بجهت دیگر آثار کرده و انقباض و انقباض از دوحات حاکم
 مشهور کرد و در نظر تاریخ بجز رسید که در قلعه مشغول بود سر از قلم الدیام حاکم
 بود و اصحاب پس از تحقیق و فریب قلعه همانکه از پیش گوشت آن تمام
 هر چه بر این تغییر کرده که بار انداخته بعد و در صورت لزوم رفع اصحاب آنان از
 میگرد روزی که در قندک که حواصت دهانی و هر روز این بهیچ طایفه باقی بود
 آن تمام رفت پس از استقامت و فرج از تمام مشایخ نمود که آنها گوشت است

با سبزه کز میخیزد و کجالت مزاج از دست بگیرد بر پایشه قدم دل
 لغزش با حجاب و نکالت سرشت بد که در دست افاد و نوحه سازد بر زمین این
 زنی که حضرت محبوب کنیا را بر بنگهان خویش مقدر فرمود است چگونه است
 مدبر گرفته در میان برده طبع در نوحه به این لایب چه قدر لغزش نزه است چگونه
 پس از آن کلام که هر دو سر فرجه گوشت است در نطق آن چنان نهد و دل
 شد که لغزش از الهی بستی است پس متدی برین سوال بگفت تا کلامت بیان
 نیز تمام شد برگ در حجاب و علف زمین قلعه را نیز خوردند آن نیز تمام رسید
 و هرگاه با بخت علف در برگ در حجاب خجسته برین میفرشد چو کله بوی و علف
 میگردند لاجرم برین قلعه زلفش را موقوف در نغمه حرم برین بار اسبان ماباناک
 و کله برین زگره کرده بخورند آن نیز مابندار سید و در اول آخر ایام قلعه است نوزده روز
 که یکسایه بیاید باشد فلز آنان در صبح و شام منحصر است یا که آب گرم
 در دایره حرم است اگر چه فقیر در زرد در فاسخ و ساج عاج از قافون صفت میفرستند است کن
 تخم سوار رسیده علف از اجانب قلعه عاج از قافون صفت میفرستند است کن
 چه نیست و این حال قلعه بقا بر قدر حسن گوشت و گوشت میافند
 به علف و نیز که از القیه است ایستاده بود شرح خاک کوزه از با طار
 است و خواه سده رویت نمیم که ایام قدری در قلعه گوشت است خوردیم تا چندی
 نام شد پس علف برین برگ در حجاب خوردیم آن بر نامها رسیده پس استخوان

صفت حضرت
 در دایره حرم
 است اگر چه
 فقیر در زرد
 در فاسخ و ساج
 عاج از قافون
 صفت میفرستند
 است کن

در بیان ما سوزاننده ریاضت و نیر کوبیده و مانند سخت کرده عود
 قدرت را بدست مستجمع میگردد آن نیز تمام دنیا بکشت افکار جلو درج
 هر یک از قسم آن اقرار از بزرگت اعم و اخراج عفت از سرب کشت پس فطرت
 ما منحصر بر رویا که آب گرم در افطار و بخور و صبح و مسکن است و چون
 قدرتش را عادت بخان بود که هر روز پس از ادا در روضه عصر یک ساعت
 در وقت مانده اشتغال میفرمود فطرت را انحصار به برادر آن بزرگوار است
 و اجتماع در وقت و بیانات روح او از وی قوت بدل درج فواید سامعین
 میگردد و گویند روزی قدرتی در ضمن مصلحه و انوار خویش چنین فرمود که
 غیر تباید زمانه با ابراهیم سلام که اگر عالی از عطار اسلام بخواند که
 را با کسی بر خویش بچید در زلف کائنات خویش حرکت نماز بخواند ایضا
 باشد گفتارند کتاب از میرزا حسین که گماند تخلص بندر که باشد به روح
 عالمش و مکتب جرم مذکور خواننده این است را صبح داشت در چنانچه زخم خواه
 یافت تا بدایه از نظر نصیر که با یکدیگر در سال هزار و سیصد و هجده در اشد هم سخن
 و رفتن کنند و در پنجم بیرون از اجتماع نمود و ظاهر نصیر گفته بود که این کلمات نیز گفته
 فوق ساقی و کسی در بیان روزی که شب خویشین آن با سبب باب نهاد
 سید در مصلحه بعد از صدای جهر و نمو خود هر نیز در بیان تشریح بود و بعد
 و هر قدر در خویش خلوت رشت بهر آنکه انشا در پنجم هم مردم سکود در صبح

رسیدند بسیار بسیار و معاویه هر کس را نزدیک مراد آوردند
 در بخت جوار قلعه می رسیدند و وقت وضو می آید مراد در آن ایستاد
 بر آمد قدح شکر و ماجر را از کفش در اهلانست دفاع در خود می نمودند
 قدر و کس آنان را نماند بهشت که معاد در آن دفاع می نمودند
 این صبح یک نگاه می بینیم که از آن صاحب زمان لویان از دروازه
 قلعه بیرون تا آمدند و دیگر نزدیک حمله در سینه اش حمله مباد کرد
 و او را ز کمر و در حال از هر دو طرف از اهلان است دفاع یافت
 در این از کشتن و کوشش بسیار است و شکر از مشرکان می رسیدند
 بعضی در دوزخ می نمانند و از آنجا می نمانند نفر معصوم علی که در یک نفر دیگر
 که در کعبه نام برادر بیج حسین نام از آنجا می آید و پس از آنکه در آن
 طرفین سکوت شدت یک نگاه بسیار از معسکه هجوم کرد و بر آن
 را حمله تصرف آوردند این قلعه بعضی در آن رسیده و هم از آنجا
 را آباد نمودند از آنجا بیرون می کشند این گفت و می کشند را که بر چهار طرف
 در خود می کشند و در آنجا حمله بر آنجا می کشند و در آنجا
 کردند معسکه از هر طرف تمهیل می کشند که در آنجا از آنجا می کشند
 گفت و گفت ای جان کشاد دانه قضا را از آنجا می کشند و در آنجا می کشند

و ماهی است ز ساینده و با عین قلعه بر سینه دور گردان آن بر نزد و
 قدری که بچوب در است علم بر و در آن در هر کویسه بکر بکنفر بر باز شمشیر است
 مینداند از او نیز و بفرق کسیر شمشیر زرد و ناسینه کجاست نظار کون
 انضربت نیز در کجاست او در فتنه و با بیکه بر سخن مکنند که بگفتن با سه تهر
 بصدق که گویند سه روز پس از کشته شدن زنگ که از سر کیم بر ناما حین
 بر رویه از زنده شده و با سیکون شمشیر زدن همانا از زور بار زور حین است
 و پس در پایان مردان کویسه نه تا شکرمان رو بر زرد سادند پس در کس باج
 با در رفت و صاحب قلعه نیز برج اندر شدند و هر ق شکرمان را کرد و با
 برج لخته که بعد از چهار مکتبه و خود در هم گشته بسزا ینند و رضایان که
 شرح حالش تا کنون برقم یافته و عازمه نهادن نیز قوما سرور مگردد آنروز را
 مرد در موطنی بلو و از نزله شجاعت و رسالت و قهار فریاد کرد و برایت
 طباطبایه آنروز نه نفر را صاحب کویسه انباشته و رضایان بر ساینده و در
 شکر ناطع کسار سیدو چون تیر از قابلی بویستر ترین از بهر فتنه خلاصه
 و عزم و است محارم نغز را بقتل رسانید و بر روایت طباطبایه و همدا که بر بوده
 ساله و بجهت با سه بیان برج صحر کرد بوزانجا خفر حریفش را بطرف بگونا
 بر تلب کرد و خفر بر نغز کینفر بر باز اصاب کرد و در کجاست بقتل
 پس از جانب شکرمان کسار کسار دادند آن نیز بر نغز همان بر تلبه و در

بر این انداخته و مانند رخ ندیج بر خاک خون میغصه و بلصیه بر این در
 سالار بر این بسیار و بحال وقت سخن فرزندش نظاره میکرد و بکلیت از روزه
 و بستن حق نوشت را بدو عذر کردم زیرا که فی سبیله جان نازد نمود
 و بر اینها با جوابی دارم سوال معترض که از ما سلیقه یا خواننده کرد که چرا همواره
 بنده نگارنده کفن لعنت هم گشتی و جانب دار نیست سخاوت و است
 را از تنی با تیر دارد و در عساکر رزم از ما مرصحت سلب و صرف در تمام
 معاذ الله عن ذلک الخا، العظیم و التکون در چهار این کتاب این سنده را
 شرح گفته قرار دارد و جواب از آن چهار حضرت قاریین عظام است
 و در آن راستی بسند را گوید سلیم که بجهت نگارنده لعنت هم گشتی
 نگارنده در جانب دار تنه است فقط فرق در اینجا است که هر کس با نام
 علیه اندکی از زنگارهای برشته است و است با هر جمیع شتر است فایده نا
 روزه داشته شدن عیش را انفس الرفایه فی سبیله و الخابن رضاه
 و تیر میزند از اینجا است بدون بچگونه در خطه در کس بوم و نینت را بابت و
 نش میزند و دیگر حفظ جان و مال را از دستم و انفس ختمه خویش بسیار در
 شب در روز و چه لازم آوردن اسباب سبزه و تعالیه خویش است در
 امور دیگر در نظر است که سالها در دنیا بچوننی دست از زنگارهای

و بخت لغت و از دیار ایض و درکت کارهای فایده در حضرت رفاه است

«صورتها ضایع شود و در روزی بجلدش بنگهد البته فرق نماید این
 کاره در مظهر انصاف و غیر محتاج کنگر است فرق است میان آنکه باریش را
 با آنکه چشم نتفخاش بر او»

باجلبه این حال و با آینه نجاحت و در هر حصه بارش کمان روز بروز بنگهد است
 با سنگ ترازم انجالی مگرید و شکران چهار باستان
 در چهار طرف قلعه ساخته و بنا کرد این است و چون با لایزه بنگهد که این
 قلعه بر نگار میان باستان نمایان بود و آنجا هر که سار در میان قلعه
 بود کنگره موت و لغات میزند با بیان میروند زمین را بنگهد و
 حفزه در زمین منزل و ماورای زمین و کنگره مانند تران و جگر آن با
 دیده اند بنگهد میزند که در هر آن همه کنگره با نگر که در دست جوار بر حفزه
 در خوب بود از نظر ارتفاعات آن آب ستر است و حقیقا تخمین
 در میان هر دو منزل داشته و پس آن از خوب است مکان در هر آن
 ببع بر سیده و با سیده شده بود اینچال بچگاه از چهار در دولت
 نفر محمد و قیوس موافقت حال عدم آن در هر روز در غن موافقت آن بود
 مخاطب داشته میفرمود که در حجاب و فادار حدق کاشا است شما با
 ویزه نفر از زمین مخلوقا است خویش برگزیده که با بچسبیدن خندان
 تا امر خویش را بین عالمین تریح نماید و گنگد و ملول با سیده که

لکم فی العاجلة خیر الی و حسن العقی انان نیز از طاعت قدره اس فخر

دل و مستقیم نیند و در هر کس تسلیم و رضا در بویا و در یا صابر و شکر بعد

بعد آنکه در بیان خویش نفاخته است که در ما و آخر ایام محاصر سکهار هجرت

قلعه از کثرت جمع و قلت طعام برت چسبیده و ابر ایشان مانند مجتهد

ترنج شده و الوان چهره و حیا و شان بنانه حضرت زرد گشته بود با همه

سخت و آزار و کله که نفاکت را استجبال میکردند و زارده بود و بار بار

در زیر فشار ریشته و از علی انانان بابت شهادت نصیب یکت انصار نرس

سودنی نیکوید فداخته کلام حالات اصحاب قلعه در اواخر ایام تا صحر محیر العو

بعد جمیع احوار محسوس میگید و استقامت و صبر و بردباری و شکر و صابر انان ماق

طاعت نیز در آن سینه انان برین تمام است و یکت ایضا که برت که

محرور و انفاکت نیندند و در آنجا است و انجمنی از لشکریان این جوانان و در آنجا

بیت میگند

در همان تمام در هر کس بود بر حقی یکی از در اول تمام اقامت بکنند و آنست آن

بسیار صالح تر از رفتن است که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا

بیتار پیشتر و این اما بر صحتش بانی است که از این پیش مردم انفاکت کرد

و فخر و قاصی در هر کس محمد را فغانه و زین و زین در هر کس در هر کس در هر کس

در هر کس در هر کس در هر کس در هر کس در هر کس در هر کس در هر کس

میرزا صالح پسند از جس صاحب دیوان کبریاست و غیر از حدیثت همان است که در

صاحب دیوان مرد سلیم لغزش و فساد است بگویند زمره او در دیوان زمین از حضرت بابا

اعظم شمرده اند در بهر صورت چون صاحب دیوان از تفاوت کردید امام محمد

مهر علی و غیره بخوبی که در است که با وجود اینکه هر قدر لوث است فقرات متعدده است و تفاوت

جز خون بهلوت عزیز علی میگوید و در هر دو مصالح را گفته اند و رسانیده بار

و اعتبار از اکلایس خون یک نوعیست از تفاوت مصالح از مجلس و از راه

ع از حال مصالح جدا او را در راه کرده و در همه جای که تا بر کمانده در است

در این موقع شده است سید مهر علی طدا فاسیه احمد که در نیز فرزند آقا سید محمد

دو در آقا سید حسین عزیز استوار دارد و این ستم غیر نولم و در هر دو قدر بر سه از آنجا

و شماره مانده از آن شماره میفرماید که آقا سید مهر علی با کجی رفت آقا سید صالح را در

مگر که در روز زنده نشدند و هم در آن سید احمد در این ستم در آن آقا سید محمد

عزیز نشدند که در

در آن نام کلونیه و در ایستگاه رها کردند و لقب منزل قدوس افکار از

سنت گذشت منزل قدوس و رفت کلونیه که آنرا شماره و نام یک منزل زنده ارواق

قدوس بر کیه در هر حال متعین فراسانه که یکی از رجال از به اول جزو بیان

شماره میر محمد را در این کتابت مذکور گشته در منزل قدوس حضور داشت که

شماره از سقف نفوذ کرده و معاصر معده فراسانه را سوار از چهار گوش بکنند

بقعه

در حصینة الامت الی علینا

در این وقت (مولا خواجه را در پیشه) قدر در حال شادمانی و شادی تا پنج تا یکبار از
 میزبانیان اراده فرمود است که ما تا یک این تا یکجک نشسته بودیم ^{مطلوبه}
 نیز خراوار کنیم و اگر شیت اخلاقیه کفره است مخلص باشد صد هزار درگاه
 است پس کلوه بیلنا هاون با طاق محمد از زمین رتفع شده در فضا رفته و نماند
 طاق بر کیه دمی است زبید و قهرش فرستاد که که من کرات مجرب داشته
 بعلوم کلوه بوت از قهر شد کجک و چهاره بهار افکار در حال میز کیه ککن در
 این کرات متصاعد شده و در رتبه فوقانی منزل قهرش میز کیه و با قهر رتبه
 زسانه و این بنوعی آثار توکل و تسلیم و قطع قهرش
 مع تقصیر آن لشکر و او را در حشد بر روز بار تسخیر قلعه و در میان دهنر احمای
 قلعه بر سر می اندیشیدند طرح تازه از سر میخیزد از جمله زبیدی از چهار قلعه
 در آن قب روزه و بار و شد در آنجا انباشته آتش دلازد و در آن منفذ قهرش نمود
 بر مع مادیان شب احمای برست و مردم منور کمال خشنین آوردند پس از
 عید زبانیه مانی بیج را اسکر مانی و ب سببه مندم و در آن منفذ احمای بر
 بعض قهرش سلینند و فرمود که سبب از وقت که باز تعمیر آن است
 کما شقیم بار اعداء کفله است و تمام حجت تا مدت لازم دهیم اکنون که
 ساهن آنجا مردم نرسد و نفر از پیشی ن احمای با قلعه خویش در آنجا
 داشته و شد میست کسی قادر بر دخول یازدیگی با آنجا نخواهد بود احمای ^{نوم}

بنزدیک تر از آن فرستاده بودند که بفرستند تا در دیر بهمانه برجا شوند و چون
 سکران مشابه نفعه که این نفعه در تعمیر برج محروب از جانب خصمان میگردید اولی
 زفت و سیاهت آن نزد افند لاجم بجزت و جبارت خویش میزدند و طمع و
 تیغ و تصرف قلعه سبند و با تمام نام ببر قلعه مان برج مندم عمل در شده
 ماجر را بعد از آنکه دادند بفرمودند زنده نفر برابر دفاع بیرون نوتد پس نوزاد
 نفر با تیر بار آخته با صاحب زمان لویال بیرون یافتند با تیر حرب روزی در آن وقت
 و نایز و تیر و آویز سطله درشت در کوشش سخت از نظر فین کجا برزند در این هنگام
 عبد الله خان سردار با عیر مصفا شده نزد و در آن رخ از جانب برافروخته برزیدند
 و از بیات نیز در نفر بقتل رسید پس از زار سکرانی احماب قلعه با مرقه و رفی
 میسه آن در نفر متولی را با برزند در قلعه کجا میزدند و چون شب برودت آمد
 رانی لشکر در زمان مسکر که از این گشت درین برزند و از سره بعد عاصه از
 قدر عید الله خان سردار که از جمل نامرد زخار لاکر شمار گرفت یکی بهر دست
 میخورد و دست زد و دیگر بعد بر نزل و خیم شان بر لیم سهام الکلا مملو و نخن
 شدند و برابر تیغ قلعه و قلع وقع حاجت آن سخن اندوز در بیان آوردند
 پس از آنکه استگیره و با خاسته هر یک از آخر تر برادر آهلی سکران
 تصور نموده چنین تصور داشتند که بی شک برق آراسته در پان فایند هر چه
 را برست یکی از جمله آن لشکر که بصفت شجاعت و در آن تصف داشته تسلیم نماید

کشته شدن
 خان
 در این جنگ

تدبیر در آن
 کشته شدن

انگاه ناریان در شکرگاه نرا درنده ما اعلام نمودند که بر سر قله ها

عبد است بخاطر سیر و نخستین بار دره در خاکریز قلعه نصب نماید انچه توان بود از آن

حالت العام و اجرت خوانند و علم نامه را بهار صدگان خط مرزونه و کامرین و

سینه توان بنزدی خوره افکار و بهارین است توان سینه و بر سر قله کمان طلعه

مطامیر در این بار سینه و طبع طبع قوم سزای شکر در اران سیر اید

و پس از آنکه این تخریب طبع گوشت زخم طبقات قشون کوه و جان حرکت دارند

سرس تربت ملاس کوخانه را پس از آنکه درجاوراز است هرگز سواره و پیاده

طبقات بنحده ارتقا و کجا و نیزین نیزه گذار و سزای از و دره دار و خورن

در سزای زانهاست طلعه طراست و در طلعه نهادند صاحب سیر و لجهال غلغله

بر افکار انچه است احباب طلعه نیز در تفنات و سکره خورن کینه منظر و

انان خطه چون شکرمان راه را بعت نزدیک لانه طلعه نخستین بانهاست

جایی و جایی خواست سرف را در خاکریز نصب نماید از قلعه تزیین برایش زرد

افکار و طلعه طبع بانچه توان بایز سهولت جیشی کرد بکه بماند علم را نصب

تو در بر سینه اش زرد بقیار در شده انگاه با سینه بانیر در بر سینه استلما کرانه

یا صاحب زمان کران از قلعه بیان شکر تا فتنه در در درک بجا که در

انرا فتنه و چند نفر صاحب بزرگ درین صیر لانه معتدلت و در ایتر عبد زلفان

ردار که مرد در بانهاست و نجاحت در در عله زها و در شا و افکار لاف نماز

نوشت در این کتاب است رضاخان نیز به پلاک نویسد و قشرونی
 کثیر و از مس و غیره در مل مسکریان انداخت و از روز پنجشنبه از آن جا حرکت کردند
 به دور رسیده که قلم از بخار بماند دیگر رهاخت و جهت بخش عمول خود بود
 کرد و سپاهان بخان بود و در آن سینه که مدت ستیزه داشتند و
 از آن زمان است که جمع نقشه و کرم هر یک در بعضی دور باشد بهر
 اشکند و احباب قلعه در آن ایام را تعاقب نمایند بقعه برای
 روزی و بعد از آن زمان نقشه هر سینه که یک از موفقین عهد است
 در موج قلعه کیان را معلوم نموده اند همین قدر گفته اند که عدله لغاتشان
 نسبت به آنجا نشان لم بزرگ است بعد چون روز پانجم رسید و احباب جان نماند
 از میدان کیهان رخ برافت و در شبستان مغرب نمود از رخسار لشکر در بار
 معسکر در منزل مسدود میزدان بکن شدند و در آن است طولانی در نقشه قلعه و
 حارزه آن کار بماند کرده و گفته که تسخیر این قلعه و در این محاصرت با قوه قاهر
 و عالی بخنده و قوت محاربه و تلاش لشکر امر است محال در سه ماه است
 در حالت بنهار که کی بود و دست این در از بخت و کار از همه آن مشی علی و دوست
 دست بسته و عمل کرده در این میر سلطت حاضر کنند در روز ستادان و شب
 در مقامات طوایف حاکم و جمع ادر عساکر و شتر بنده مصاریف با مضه ارض بود
 است و از بیلر شایسته خان که سره سواران بنده است با امر است در شش آرد و اخلع لشکر

در قلمرو مشرک از شخص حال نفقش احوال نماید از قرار معلوم وزیر از این جنگ آخر
 بیخ مایک شده و در حالت نرسیده از جهت طهران میکند و بقرینه مع لیدر فقرت خان بود
 و بدین ترتیب پس از وفات آن بر تقی ابراهیم و سایر فاکتوران شده است
 و خواهد گفت و از در خردین ساله همه ساله در رفدات بزرگ کشته کرده ام غلام

مهرساز لشکر تو جنگ
 بحال مگر احوال
 در استقامت قلعه کهن
 و نام شاهزادگان

و در آن روز که جزایف مال حرکت بهنگامه آنرا قتل سراز در باز بچاره کار سراز
 و از در این مدت تمام شاهزاده حکم آن و سایر سرداران غمگین
 قدم فرستادند همه سانه در راه و بعد از دو سه لیکن آن لهران قضای رفدات هر

شاقط اینجه ظاهر گشت و چون مسطور از این دستنکرات بیان آوردند

و پس از گفتن بسیار احوال در بر در کعبه برده و بفار آخر جیلخانه

تشان العزیز بر روی جبهه او کفیه در از بر استقامت و در کعبه و صلوات

مطمن داشتن احاب قلعه نهادند و این بار و دیگر در لهر سهام المکتب

سایران لشکر بی بسندید و استوار آمد و بدین ترتیب این حلیت آفرین گفته

القاء و سواره سلیمانخان با نیز از توفیق مع ایله معبر عورت خواننده از خیمه

روز دیگر در نهفتن پیش عبودانتر اختیار نماید تا بجهت این حلیت آخرین سهراب

و اسکار کرد پس شاهزاده علم بر گرفت و بعد از آن بر کفایت که من بیخ از صرافت

جانب چنان افتادم و دیگر پس از این قدم بعضی کارزار و میدان قال حکام گشت
 کینه و فرار از سحران خوش ما ز من کسیر فانیه مداره و معاملات خوش را برده است امان

آنان برجا بنشیند و ظفر شال کرم بنظر چه عین مایه شایسته و بدیع علم را سهام ملک
 حکام مانده و از بیست یا شصت که صورت صلح آنرا در میان روح خاتم مکن از هر جهت
 حاصله و لغات مورخان غلطه نظیر نامه و فالان بدین جهت که برقم یافت چون نامه
 بدست هر کس رسید با اینکه از افکار بعضی سهام الملک و سایرین مستخرج
 اکثر است امر باجماع الحجاب و نحو چون کلمی در نظر مردمی انجمن سنده در
 نخت نامه حکومت سابقان و آنست و نمود انگاه با دولت پرداخت پس از
 مذاکرات لذریه از آنجا آن عود یافت از بدلی که از اخذ علم از عود حق
 فوزه اوله و حال آنکه از زمان سید شعی رضوان به عید تا آخر در این کن
 است در باب عقاید و مباحثاتی که عهده بر علم و جهاد صاحب هفت سن و
 در وقت بیان وقت جهان بود و ما انتخاب نمود سفارت نزد در کسیر است
 آنان چون بنظر شایسته در هر کس بدیع تصحیر را که در مقام کبر و حدیث بود
 دستارگان قدری از در هر دعوت بدون شد و با شکیالی و خوش کلام
 رفتار کرده کرم بر شش نویسی از هر زنده است یک جنب جا بدی و نفع و یک
 معبیر شریک بدین امر همیشه وقت گیر ما را با نامر حذرت و جانب است از لغت
 و بیگانه خوش بدون آینه و راه اماکن و اهلان خویش پس کبر و هر یک از ما را
 و الحجاب نما حجاج هر یک و صرفت باشد در اسکیر و رفع احتیاج آنان کماثر
 و خویشی را در نور زعم هر کس که از بیخ کرد و جلد رنگ خویشم بر دست عیونست با مردم

رسالت در این
 و نیز از هر یک از آنها
 نیز در هر یک از آنها

که البته خاطر خلیفه ساسانی هر گاه آن بخوبی آنگاه دارد و صدیق منقریه که مدت

نه ماه است شمارا با حاجت و حال در میان فایده و درام و نهی غارت استوار در

نموده اند و سلسله هم مشتمل و متنفر و درها از بندگی ناصاف و بکده را که اهل قلبه

این سوار خندان با شنیدن و خواهر سرد و با کلام و فقه خاطر تحقیق این بقعه را

استوار و خواهر بخشنه باید در این نجیب بگویند تا آنکه از زبان خود سهام الملائک

از زمین هیچ انبیا و اولیا نگویند یا در کوه و قسم خویش را بقرآن شریف نیز موقوف

درشته و باقیمه کردگان مسکین و نیکو کاران و آن خط ندارد و با خود تم و نیک

از هر دردی در دست و در نهان تسلیم فایده بار تا مطلق گویا شده می شود و گفت در

در دست ما اهل حاجت و نفع برایشه و در دیدن نماز پس از غلظت و در آن است و بی زمین کار بسیار است و در

که بعد از نفع میرزا در نظر هر چه به سف غلبه کرده و در باره میرزا در مقلات از زمین

شماره هر بیرون شده و بعد از شنیدن و چند فقره رسید و بگویند از نفعه احوال

مدان است در شفقته اگه فقره از زمین نفع برسد که آیا از باران و خندان است که

بیرا بنام کار نخوانند و در میان ما اگر عاقل بگویند است و در میان است فقره

بیشتر زده ساکت شده نرسد و در اینجا بقلعه که در زمینش اخص بجهت آورده

و گفت مخصوص در این جهت نه ماه کشیدن محاصره و تضیق و مختار اربع و فسام

و سخن فغانیدن و انبیا است انجیل بر عالم و عالیشان بگویند برانند و بپند کرده

بدر از نفع و عاقل است از اظهار و در یک با وجود این که کارکان بزرگ و الا

بدر از نفع و عاقل است از اظهار و در یک با وجود این که کارکان بزرگ و الا

حجت سوار قدس
بیتن لقا
مدرس ما اهل حاجت

و همتا که شواسته اند عهد سینه و زده نفر مخصوصی که سینه و پیران این
 سنگار قلعه که اغلب علی القلاب بهم نوشته برایشه فخر الله در با امان و پیمان
 و گویند در رفع بقرآن و مکر و فریبت در صد چهاره جوید برایشه و این نیت مکر
 از انار هکت است که این مشتی فقر و ضعف را بر غنیا واقی با طالب و قاهر
 و منعم است و گزیده اعمال و اقوال است که بیکه با بطن هر مقلد شده است
 در مقام انکار و استکبار بهم باشند سلطان نیاید و حمد یکن آن را
 شاید و همین قدر در اعلا و کلمه اله و در قطع نداء اله کانی است من بعد
 حکام رنن از این جهان فانیت بر وقت قرآن مهور و پیمان و پیمان محترم
 آن رسیدن از اینجا بیرون میروم بحساب وفار دار از این سخن آمده باشد اتفاق
 قولاً و اقراراً است قدر و کس معروض دانستند که ما در نخستین جمله که در این
 راه قدم گذاشتیم از زبان تیرین و زبیر گان و کما را نه این جهان فانی حشر عده
 و محبت است و حال را در این باز بسین گفته ایم و حاضر شده ایم که با فخر امارت دهان
 غده سرتاب کرده کرده باشیم اکنون که احوال ما با بنام سید و معاش ما در افطار
 و سحر آب گرم انصار یافته و البته استیکر نه زبیر گان و حرام و بنا به نزار و لا بد
 اوج در کسنگ تبرک زند که خواهیم گفت چه بهتر از این که در مستیان با پیمان
 و تیر و آن ما را از این سنگار جدا و ضیفه و بند بران آورد و همیشه معتقد باشیم از
 اول نوح برین رفیع رسالت بود من کم میت بالسیف هات لعین و تعالی

الاسباب والموت واصل بنان بالزجان نماغرز رسنه نفع نماز خون نما

بیلین نبره های که به سیدالمرقوم علیارین مانیز بر اثر اقدام نما خواهم رفت و

سیدخان فشان را خواهم بگویند و از قدرت قدری شرف سده نیک

عزیز رفتن پس از انضا رخید سافت و نفع یواز از کسان قید نفع میرزا

بدرت بقعه و روح نفع و آن مهر سالیان کتوبه از شانیر لهر آورده تسلیم نفع

نصون نام سومان سوادید عرفیه میجو که بجا برست در پهلوی داده بود که هرگز

در ان حساب تمحاج برکب و حاجب و ما یلزم سافت باشد در رخ کوایم کرد

مردوش در جواب فرستادگان سهام الملک گفت که مانیز در احصر از

این مکان بیرون میرویم فرستادگان معکرا باز شدند در اینوقت نصون

تقریب سکرمان از تحصیل تخفیف یافته بود چند آنکه میخواستند از بیجا خوان

طرافت طلبه بیرون شوند و از غلبت زمین و تمام نباتات برگرفته و نفع از

و اسکله اداره در میان خویش نسبت اتصال قریب شانیر لهر گفته و کشته شده

تعباتی است لایحاله داده بعضی کیز در این قمره کعبه به حساب و عمارت از حیث است

و این عین عبارت اداره است

و آنکهد را بهر چه مورد خدمت نشانی کتوبه لهر نفع بر تلج حاجتی ارسال داشت و

عنا بنام نفع بود که در کتوبه لهر نفع است از هر ترتیب با برهه از اینها و سایر

کشف مسهرات
تاریخ آوار

دست حرکت نماز ام زود پس عباس قلنجا ن با آن مهوور و بیان شعر بعلقه دارد
 و بعد از دو روز قیامش امور را محاسبه کرده و نگاه داشت و دانست که اگر چند روز دیگر نگاه
 میشد آنها عیال مت میسند و بمان و ایامه منم میافاد بعد از پنج خورد که
 اگر کاش قدر زمان رخاات ترک معافه کرده بودیم یا بعد از این عسارات جدی
 و کبر صبر میکردیم نعم خود بکند بفرموده العذر بعلیه در آنجا است و لکن بعد از آن متضا
 با جمله کار کرده شده و تدریس نماید بچو پس حمر است بافان نه کرد از قلعه بیرون آمده باوره
 رسپار شدند الی آخره

و آنجا بقلنجان در میان روسار سکر و چهار سکر خویشین را بعد از ساله
 سهام الملک سخن اول میداشت و چنانکه جریان سدر حیات گذشته بمان
 نهادت سید و تمام در تیره خویش ما بالاد از آن قصر سیکرد که خویش را هاک
 نماند بعد از آن میرزا با محاسب قلعه قرار بدیدر نانیان اینقره از کنز الجیس میان آن
 و سلمان از صفی است شهر زبلو که قاتر ناسی باب عباس قلنجان است برینجا
 صد است نه خبر است میکرد که پس از آن کتاب چنین ابر هم در مشی خویشین را
 بیانی و قدرت از جهان گشته و با بسباب بیپر سینه نه چند از او بانه نیز مجاز
 است که در قلعه خویشین را بر میافا و در کت خویش ساهلا که از تیر مار در عینه نشسته
 و بدون همت و مدارا بر قلنش بر تیکه بر سبقت بچند نالنا با سه تیر در
 عباس قلنجان ابرار خویش را از نزد دشمن فاش و دشمنان سکر از کوه در بیان افکار

بر حال آنان و قوت یابید و فقره اختصاص بر اینست که در این زمین در نزد عمار

تجارت و کسب است و هرگز نباید در دست بگردد شاید این امر صالحه صورت گیرد

بگردد هر چه در نظر و در خاطر هم باشد در نظر زمین و زمین را صاحب تصاحب و با قدرت

بلند میسر بر اینجا جانیان پس از آنکه از کم زمین جانی است احباب قلعه

و صنایع و تجارت است اما آنجا یعنی اگر میبایست نمود و عدل از آنجا صالحه

در نزد زمین است و هر چه در دست و اقلاً اینقدر میتوانست که از جانب زمین

یا سایرین بر بر کسی دارد و یا کمبود بلوغ نگارش دور که ما سیر را با هم آن و

بیکجا سلطنت نگاشته و نظر عاریت و اینست که در قسم تعلیمات بر سه

از آنطور رفتار خواهد شد در اینصورت چند روز هر سه نگاه و هر روز با

فایده رسانیده میکند اینند و مخصوصشان چنانکه او که هر چه در دست و فایده

تا آنکه اینهمین و بیان و تفسیر آن در اینجای آن شکلست بعد یا هر دو از همه سخن

و تجا و از تفاوت اینهاست از آن جهت است که هر دو همان مجرب و مطرب

است و اینها سخنند

بعضی سواران از قلعه مراجعت میکردند و در این قدم قدم را با سایرین نماند گفتند

و در اینصورت ظاهر آنهاست و چونما را نمود و در این سخن سخن و در اینها که است

چه که سایرین را خیال گرفت که اگر قدم قدم و صاحبان همان مکتب و

و از همه را در دست آورد و منتهی خالی و از راه و از قلعه بیرون شده و راه

گریدیند بر آنکه حاجی از شوره و غلغله و غنوت ایران است بین گیرند و بر روز چنانکه

مذکر است در کتب و در بعضی باستانها در ملاقات نخستین دلالت بر همین اقدام مخصوصه

و است و ملاقات جمع گفته میوه چنانکه مالنا اول عزت عراق در ششم و سالیس و سنان

سید علی المرادی بنجامین نیز میگویند که سار که امحار به تعبیر آید و نما عهد

متفق میگرد که در تعریف و غیره بر باز سایه بانه همان مقصود نخستین را بقف

عزایم نمودند چاک ایران بیرون بر شوم با جمله سایر کلمه را اینحال شون

نمود که مخی فردا جواب جوت نام گوید و از موافقه مانده میرزا تقیخان امیر

و تا یک مرد در بحال و شدید شکیمه و دردت خوئی مگویند از لیکن ساجات

بخشد و از نهمه شلیت چنان در نظر خاص عرض میسر همان بیرون آید که باها

پس از نه ماه جنگ و پیش ما اینهمه خسارتها کردیم و با بعضی که بدت

و ملکت داده که عساکر در حیثیت مال جهان دار شده بود راه خویش میگردند و

رفتند این خیال و عمارت و خطمراستند اخفت و از کثرت قیاس اثب را

ناصح آنچه در خواب نشه چشم و در برین بعد میرسد را این مهلو دان ^{سختی} سخلو

و تا بر کجا رسید و چون روز شد بعد از زوال که سوهه قدر و پس فرار رسیدند

نیز از خویش خویش را اینهمه ای از اسبان فاضله خویش را این بر بهاره خد

قدحی کسید داشت و نامه این نیز بخواست که اگر چه ما را اینها سر جانب نیست که با

با شما ندانیم بهر جا خواهد بود و سید شما با آن کلمه اگر از دیگران نیز مراد است و در ضمن ^{کسان}

بگذاشته و گفته شده این میرزا مهر باقر همزاده صاحب میرزا مهر باقر که در کتاب شماره
 در است و میرزا مهر باقر و ولد میرزا مهر محمد زید در معروف بقای میرزا که مردی با کفایت
 و کاره و آنکه به موجب حالش از اول در فواید باب میرزا اسان تارا
 شماره اول در این کتاب است میرزا مهر باقر بزرگ که سهند زاده و عدت
 این بود که میرزا مهر باقر و سیرتیه ارجال سازه باب باب من حیث الخلقه
 فیض القامه و ضعیف است نام بود و میرزا مهر باقر فانی قوی و کفایت و کفایت
 و بزرگ و کوه چلی من باب بر سه و تمام منبوعه و میرزا مهر باقر که در کتاب عدل و بر سه
 از علمای نامدار استوار است از عرف و حوزة اولیای مشرب و تمام عرف و
 که آنان را اولاد، بیان و نفوس بزرگه و با کفر توحید را میدان
 در بیان باب بسیار مسلم و محترم بود و در نواده نفر است در اخصر کتب از عرف
 حراسان و مشرک بعد از این راه بود که بدانها ترک برتر که از علمای شیخته
 و غنیمت سیه رتی و از عرف و سهند زاده بود و آخرین نفر بود که از عرف و
 مانده و بدین سبب در این باب بر عرف و تعبیر میگردد و قریب میرزا مهر باقر
 نوشت که من از عرف و مشرب هستم و قول در ایام سعادت بسیار نمودم و بعد از آن
 امثال فرمانبرداران و مشرک را دیدم اکنون که من از عرفم (حضرت
 بسیار) که در فهم است من در امثال من در خیرین فاضل و خاشعیم و
 در مورد کفار و استکبار میکنی ایت لک ثم لفت لک ثم لفت لک جانان در عابره

کتاب این کتاب اشارت به نثر بر آن رفته است

رفع نجات آورده و اینکه اول در بیان خویش اسامی حروف عربی را برشته بحر کشیده و لغات
 مالوفه خوانسته خوانده کفار بسته که آنان را نجات کثیره است آورده است در
 این نثر سهو بزرگ کرده و اسامی حروف نثر از حروف عربی که غولها روزه بزرگ
 آنی توفیق و موقوف بر دیده آورده از آنان اسیر نرزه و مکر کرده است لیکن از
 بیشتر با بر آورده را خود در دست بر ناکه در در ایمانی و نصیحتی سوخته حریفان تازه
 دارد در وجه بی ایمانی بجز نثار و قباح از حضرت سب عظیم الکلمه یافته و
 در زمین سابقین اولین کسی ما در بر نهم است و هر طرز استغفار و توبه
 داشته یاور او را حق خیر نماند بنظر آورده با بصورتات بیخ مخرج داشته و
 برشته بحر کشیده است از جمله حروف و اقا سید ابراهیم حیدر ترز در حایر
 مورثی مسمونه را در بزرگ علم احمد مسمونه بخند که ساید او را اسم او
 کشیده باشد و اقا سید ابراهیم حیدر از علماء شیخیه و تلمیذ سید شیخ محمد و اقا
 احمد امام غنی ترز که از این پیش مذکور کرده بمواره میکنند و این عینه در معارف
 شیخیه از علماء معتاد بزرگ اختر و علم است و اقا سید ابراهیم حیدر حیدر
 من نجهز الله غیر حضرت بهادره را نیز در یافته و بالوجه شیخیه حدیده سفر
 و مبارز کرده و صورتها بسیار شبیه حضرت باب عظیم بود و از قلم اعمیرین
 خطاب من خطاب مخاطب شده قوله فیرق ما جلیلی قوی الایسم و انسانی فی نفسی

لعن الله لمن عطلها... واما حقل في البيان الاخوه ودر لوح
 ديگر که از اعتبارت و تجارزات امریات بر مانی از آن که بصورت ایشان
 سیرتایر قوله علت قلانه اردانی را از آن ماسته ابراهیم نصیر است
 مؤلفان و شاید استادی در محله نماند این کتاب بر آن مضمون این موهج ملامت
 در شرح حال ریان آغازین است خوند در آن عرض بصورت مین بر ملازم
 و چهارم نفر سینه ذکرش در بیان عادت مریه بیگانه است اکثریت و
 در آن حسب المهر با بقا و در سایر مظهر سلیمان سینه از این پیش که شد
 مرامه سینه را در کتیر مظهر مظهر که سالها با کعبه از آن محذور و مانوس بود و خانه
 احمد و چهار آذر مکه جان بود سرب و مظهر مکه او و جوان مظهر مظهر در خانه مظهر
 او در خانه در حشاشان کردید خود مظهر مظهر مظهر است در آن مظهر مظهر در آن مظهر
 جوانه لنگر مظهر نابینا کردید و از این جهان در گذشت و فایده از جهانی
 سرتب کردید و او کرد در بیان خویش نسبت سخت حایت چون مرامه ملامت
 روس دارد این نیز افک جسم و بتان مین است مرامه در آن که این که بجای
 در صفت سال است در در کتیر مظهر مظهر و سایر بلاد فقار مرامه که تجار است مظهر
 در آن مظهر مظهر را از بیت ایران خارج کرد و تحت حایت مظهر
 مظهر مظهر از آن که مخالف رضا صاحب مظهر است و شاید مظهر مظهر
 نیز از آن مظهر مظهر است با شنی که اگر بهایان ایران مظهر مظهر است

چون باطنی از قیام و غیر آنچه از سیادت و وسایع کثیر این امر را بر آنان نبی است
 در است بر آن ریای بزرگان اینهمه تا ملاقات که از سلطان ایران بچکام و مامورین در
 نیز قند کهر اینهمه مانبا، هزاره که در قریب معونی و منب اموال و بی دلا در دخی و
 در نواز در سالی نفعه چایسته بسکه صاحب لهدر آنان سارا از بدتر با بعت ایران
 منع در نهم بود چگونه بیانان ایران رافت و ائبت ایرانت خویش را در حفظ
 حایت عاریه و زخارف فایده از دست نیرینه که سه لهور سوا به از فکاد
 ما که ایران شغه بخش افکار جهان رود و بیانان ایرانت خویش را از دست
 و زاده و بتابیت ممالک دیگر کرانه و غیر شهاست و هلاکت این عراض کفایت
 بر کسی سیادت که بصفت حجاز و اقطار نیز و بطحا مسافرت کرده باشد
 که اعراب معلوم الحال سکنه در فنی جزیره بدان نزل گانه و بیا لطیفه
 و موار نصیفه سکنه سایر بلدان ساحبه مملوک و عوام از جزیره خویش تصور نموده
 و در میان بحیم حصار است در آنان نیز کثره حرام و جبهه بسکه خانم الله آباد
 در آن آب و خاک است و بسوت گشته و اعراب سکنه ای با اکثریت انبار
 یک طرفه نمرود میشوند و ساکنین بد دیگر محکوم و تکلفه عند الله متلما علیه
 اقطار و اسعه و اقطار به ساسه نیز است در آنان بودند افسوس که ایران
 قدر قیمت این نرافت نوزاده و شهاست خدا داد بر انقیبه نه تسلیح
 لک الامام طاقت حاکم و اگر هر چه میداند در تحت حایت روی بر

در سر تا باو محمد برتر و سزا بجهت دینت با پی در بیاید بحسب وظیفه نرسید
 و باو در این ایام خوب و ناز میانه نزار کرد و هموزم بخاطر آن در است که حاضر عهد و عهد
 نفاذ نده کبر است مذکور سید است که من بچهار برین مفاخرت کشتم که برادر
 عهد من فرستم و برکن برین مابیات یادیم که از خانو لغهم من اول لغتند
 در ابدار لغور بر فایمان نرف کشنه بتمام در جنبه حروف عربی نماند
 رکبیه است نقطه مابیات و افکار من در دینت که در سیدیه در این
 دینت حقیقت خویش خوب خوردیم دینت و آرزو دیدیم در هر وقت آرزو
 آن خوبها بخاطر آن از من در مذاق من لغم شدند و سکر بر جنبه
 همچنین است حال اولاد کرام همراهم که از اول امر الی برینا بنده کبر است
 امر در اجارم شتخان دانند در سنه ۱۳۱۰ هزار و سیصد و پانزده و مبر که ختم
 خان امیر نظام کرد کسی بکبر است آرزو بایمان ضرب بود همراهم
 و همراهم صادق و همراهم از اعلم هر دله ان همراهم بجهت دینت بهایه بکبر
 کرده و بحسب خانه انداخت و چهار صد تکان از آنان بعنوان صادر از
 آنان گرفته و پس از هزاره یوم حبس در آنجا و در این باب بهایان
 اطراف موبله کھا تب و برای خاصه از لید و معازیه مقالات موم
 در عدالت با بر نظام موزر نوشته و عبارات توین آورده شده
 چند البته امیر نظام حاضر شده چهار صد تکان بخرتم را سردار در دینت کلاه

بیان از اسرار و قبول چهار صد تومان آبا و اجداد منصرف گشته که
 از اول امر خسارتها را بر کسبیده ام بجای آنچه از کسبیده مادر این سید شاد
 و طریق سید پروین شده باز پس گردید است وین قسم در عاصمی مالک چهار
 در که همان محذرت و اتمات و در مجرای کت از جانب امر نظام کفایت
 شده استفا یا بحدی که از مقصد کتب و راههای و ما اسامی است امر حال
 عظیم الشانی عرف هر چه اولی که از اول سبت و اتمام امر حضرت
 باب علم بشر تا مان باب باب الحاکم و مسافرت حضرت باصفهان
 انتخاب شده و اسما هر چه حضرت نماید که از اصفهان تا زمان نهاد
 حضرت برین نفاخت است ابر بر مابین گردید لکن در بنا و آخر عین مجله ریشته خرد
 خیر اسم کسبیده

رسیدن فقر و حجاب مع لقصه چون قدوس و احباب نخر را به بندگی نگاه رسیدند و در خنده که بار
 قدوس اگر استیضه و آنرا ایا جمع گویند نزول کردند در این معانی او اوسط بود
 هزار و هشتاد و پنج فقر یا سلطان بود با با زور از حد نرود که نشسته
 قدوس و احباب معسکه دیدند میرزا بهام الملک در وقت قدوس از جلوس قدوم عکوت
 عا در آورند و پس از صرف چهار خدیو و قدر کردند و در تبریز رسید بهو قدوس امر کفایت
 ازان فرستاد آنها را بجا بگروه در صف جماعت برده است و بعد از آنکه قضا
 محضه و چون بار از دست گذشت عین آنچه شام برابر قدوس آوردند و بجهت سایرین